

درآمد

درنگی در سخن خاقانی

بی هیچ گمان و گزافه، یکی از بزرگ‌ترین چامه‌سرایان ایران، افضل‌الدین بدیل خاقانی شروانی است؛ نیز داوری و دیدی برگزاف و رایب خام و بی‌سرانجام نخواهد بود اگر بر آن باشیم که سخن‌سالار سترگ شروان بزرگ‌ترین چامه‌سرای ایران است، در شیوه‌ای از شاعری که آن را «دبستانِ هنرورزی» یا شعر فنی می‌نامیم. پاره‌ای از سخن‌سنجان گاه در گمان افتاده‌اند و دودل مانده‌اند که از میانه دو سترگ و سالار سخن، انوری و خاقانی، کدام‌یک را برگزینند و بر دیگری برتر نهند. اما سروده‌های انوری، با همه ستواری و سختگی، شیوایی و پختگی، از شکوهی سرد و افسرنده برخوردارند و به گونه‌ای پژمانی و پژمردگی دچار آمده‌اند؛ و از آن شور و شرار، از آن تاب و آب، از آن پویه و شتاب، از آن هیمنه گرم و رنگین، از آن طنطنه و طنین آهنگین که چامه‌های خاقانی را همواره جان و جنب می‌بخشد و شکفته و شاداب می‌دارد، بی‌بهره‌اند. چامه انوری به رودی نرم‌خیز می‌ماند که رخشان و دلاویز، در بستری هموار و بدور از شیب و فراز، بیگانه با رمز و راز روان است. هر زمان بدان رود بنگرند، چشم را می‌نوازد؛ اما همواره همان است که بوده است. پیوسته گرانسنگ و آهسته؛ رخشان و پالوده و ناب؛ اما بدور از نهان و «آن»، بیگانه با تب و تاب. لیک چامه خاقانی، وارونه چامه انوری، که «سردی» است بشکوه، گرمی‌گدازان است و در همان هنگام، در شگرفی و شکوه چون کوه. هیمنه‌اش شگفت و کوبنده است؛ اما هنگامه‌خیز نیز هست. رودی که چامه خاقانی است رودی است ناآرام و پرخروش؛ همواره در جنبش و جوش. جهانی

است که پیوسته نو می‌شود و رنگ و زنگ و آهنگی دیگرسان می‌یابد. رودِ سخنِ انوری، در خاموشی شکوهمند و سردِ خویش، می‌افسرد؛ اما رودِ سخنِ خاقانی، انگیخته و گداخته از هنگامه و هیمنه همایون خود، به شیوه‌ای کیمیاگرانه و جادوانه، همواره سان و سیمایی دیگرگون به خویش درمی‌پذیرد و نگره و پیکره، نهاد و نهانی نوپدید و نوآیین می‌یابد. این ریخت‌گریزی و لغزانی در «پیکره» (= قالب) و نوینی و نوآیینی در پیام (= محتوی) در گرو «پندارشناسی» شگفتاور و دامنگستر خاقانی است و مایه‌وری و توانمندی شگرف وی در سخن پارسی. خاقانی، چونان سخناوری سرشتین و بگوهر که شیفته و سودایی شعر است، جهان را شعری ناسروده می‌داند و می‌یابد؛ شعری که به ناگزیر و به هر روی و رای، می‌بایدش سرود. از این روی، پندار ناشکیب و کاونده و پوینده خاقانی هر قلمروی را می‌کاود؛ هر زمینه‌ای را می‌پوید و به هر گوشه و کنج راه می‌جوید؛ تا در آنها، بسترهای آفرینش شاعرانه را فرادست آورد و جهان را به یاری انگاره‌ها و نگاره‌های شعری، بگذارد و بازنماید. خاقانی، بدین سان، گونه‌ای جهان‌شناسی پندارینه را می‌آغازد و شالوده می‌ریزد:

خاقانی فلسفه‌دان یا دانشوری است که بر پایه پندار، جهان را می‌شناسد و می‌آزماید. او می‌خواهد، در جهان، قانونمندیها و پیوندهای شاعرانه را بجوید و بیابد. این گونه از جهان‌شناسی پندارینه نیز مرزی ندارد. این پیوندها را در هر جا و در هر چیز می‌توان جست. از آن است که خاقانی، برای رسیدن به اینچنین شناختی از جهان، مایه‌های شناخت خویش را از هر چه که شایسته بداند برمی‌گیرد؛ هر چیز می‌تواند نگاره‌ای شاعرانه را بیافریند که انگاره‌ای را بازتابد و بازنماید. خاقانی، چونان جهان‌شناسی پندارگرا، همه چیز را به شعر می‌کشد. هر چیز می‌تواند پیامی شعری را در خود نهفته داشته باشد. برای او، بنیاد شعر است.^۱

۱. کزازی، میرجلال‌الدین، رخسار صبح، نشر مرکز، ۱۳۶۸، ص ۱۸۴. برای آگاهی گسترده از زندگانی و شعر خاقانی، به همین کتاب بنگرید.

چیرگی خاقانی بر سخن پارسی نیز او را توانایی آن داده است که واژه‌ها را در کالبدها و کاربردهایی نو به کار بگیرد و هر زمان که نیاز می‌بوده است، واژه‌ها و ترکیبهای نو بیافریند. او توانسته است بدین سان، بیشترین بهره‌ها را از کاراییها و توانهای زبان پارسی ببرد و به یاری ترفندها و شگردهای هنری، پیوندهایی بسیار، نغز و نازک و نهان در میان واژگان سروده‌های خویش پدید آورد. از آن است که جهان سخن خاقانی، در «پیکره» و «پیام» جهانی است لغزان، شناور، ریخت‌گریز، نهانگرای که هر دم نو می‌شود و طرحی طرفه و بی‌پیشینه در می‌افکند. در این شیوه از شاعری، خاقانی پیشگام و راهگشای حافظ است: حافظ با غزل همان کرده است که خاقانی با چامه. می‌توان بر آن بود که خاقانی، در چامه، حافظ است و حافظ، در غزل، خاقانی.^۱

از آنجاست که زمینه‌های سخن خاقانی نیک گونه‌گون و گسترده است و از مغانه‌سرایی و باده‌پرستی تا زمینه‌هایی چون ستایش پیامبر و کعبه و ستیز با فلسفه و پارسایی و پرهیز را در بر می‌گیرد. نیز، هم از آنجاست که زباناور چربدست و شیرینکار شروانی، به گستردگی، از ترفندها و آرایه‌های شاعرانه، در پروردن پندارها و آفریدن جهان هنری خویش بهره می‌جوید. نیز، هم از آن روی است که اندیشه‌های شعری وی گاه دور و دیریاب است و درنگ و ژرفکاوای سخندوست را می‌طلبد و آشنایی بسنده با زبان سخنور و شیوه شاعری او را. ناگفته آشکار است که شیوه شاعری خاقانی زمانی شناخته خواهد آمد که جهان‌شناسی پندارینه او شناخته آید. شناخت جهان‌شناسی پندارینه سخنور نیز در گرو آشنایی با پیکره و پیام سخن اوست. برای شناخت پیکره سخن می‌باید تمامی روشها و ابزارهایی را که خاقانی از آنها سود جسته است شناخت و برای شناخت پیام آن می‌باید بسترهای اندیشه وی را کاوید و یافت. سرانجام، برای یافتن بسترهای پندارشناختی در شعر خاقانی، می‌باید با ذهنیت و فرهنگ روزگار سخنور آشنا بود که به گستردگی در شعر وی بازتابه و

۱. در این باره، بنگرید به همان، ص ۱۵۶.

کاربرد یافته است. دشواری شناخت خاقانی و شعر او - نیز ارج و ارزش بسیار وی در پهنه ادب و فرهنگ ایرانی - از این جهان‌شناسی پندارینه مایه می‌گیرد و برمی‌آید. در پرتو این جهان‌شناسی پندارینه است که دیوان خاقانی، گذشته از ارزشهای هنری و زیباشناختی‌اش، به دانشنامه‌ای می‌ماند که روزگار شاعر در آن آینه‌وار آشکار گردیده است. از آنجاست که دیوان وی گنجینه‌ای است گران‌ارج که تنها ادب دوستان و سخن‌سنجان و زبان‌شناسان را به کار نمی‌آید؛ مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان و فرهنگ‌شناسان نیز از آن بهره‌هایی بسیار می‌توانند برد.

نگاهی به زندگی خاقانی

در سالهای پانصدم هجرت در خانه درودگری شروانی که علی نام داشت، کودکی دیده به دیدار جهان گشود که او را بدیل نام نهادند. مادر این کودک - که می‌بایست در شمار بزرگ‌ترین سخنوران ایران و جهان در آید - کنیزکی ترسا و نسطوری‌کیش بود که در جنگهای چلیپا به کنیزی افتاده بود و پس از گرویدن به آیین اسلام، با باب خاقانی، علی درودگر پیوند گرفته بود. چنان می‌نماید که مام خاقانی پیشه طبّاحی داشته است و نیای وی پیشه جولاهگی و بافندگی. گویا علی درودگر می‌خواسته است که پسرش پیشه درودگری را بیاموزد و بورزد؛ اما بدیل جوان که آرمانگرایی پرشور بوده است و آرزوهایی دور و دراز در سر می‌پرورده است، پیشه پدری را شایسته خویش نمی‌دانسته است. از این روی، روزگاری سرای پدر را وامی‌نهد و به نزد عمّ خویش، کافی‌الدین عمّ عثمان، می‌رود که فرزانه‌ای پزشک و دانشور بوده است. عمّ خاقانی او را «می‌دارد» و می‌آموزد و می‌پرورد و «به جای وی، پدرها می‌نماید». پس از درگذشت عمّ که بُرنای سخنور را در اندوهی گران فرو می‌برد و سخت به سوگ می‌نشانند، وی به ابوالعلائی گنجه‌ای، از سخنوران بنام آن روزگار می‌پیوندد و به نوشته زیستنامه‌نویسان، به دامادی وی سرافراز می‌آید. ابوالعلائی گنجه‌ای او را برمی‌کشد و با دربار شروانشاهان آشنا می‌گرداند و پیوند می‌دهد. در پی پیوند با شروانشاهان که برنامشان خاقان بوده است، سخنور جاهجوی

و آرزوپرور نام شعری اش را از حقایقی به خاقانی می گرداند. بدین سان، زمینه‌های پیشرفت و پرآوازی خاقانی فراهم می آید و درهای کامگاری و بختیاری، یکی پس از دیگری، بر روی وی گشوده؛ آنچنان که سخنور و سخندانی نامبردار چون رشید و طواط، در بیست و پنج سالگی خاقانی، او را در چامه‌ای سی و دو بیت می ستاید و خاقانی چامه‌ای استوار در پاسخ وی می سراید. خاقانی با دیگر سخنوران همروزگار خویش: اثیرالدین اخیسکتی، مجیرالدین بیلقانی، فلکی شروانی، جمال‌الدین عبدالرزاق سپاهانی و «جادوسخن جهان»، نظامی، پیوندها و ماجراهای شاعرانه داشته است.

سخن‌سالار شروانی از استادان و سخنوران پیشین نیز در سروده‌های خویش بهره برده است و گاه از آنان یاد آورده است؛ سخنورانی از گونه فردوسی، سنایی، مسعود سعد سلمان، امیرمعزی، قطران، عنصری، فرخی، منوچهری، غضائری رازی و رودکی. استادان و سخنورانی نیز پس از خاقانی از وی در سروده‌های خویش یاد آورده‌اند یا چامه‌های او را همتا سروده‌اند؛ سخنورانی همچون عطار، مولانا، حافظ، امیر خسرو دهلوی، جامی، عرفی، نظیری، آذر بیگدلی، قانی و ادیب پیشاوری.

خاقانی چهار بانو داشته است: بانوی نخستین وی که شروانی بوده است پس از رشیدالدین - بُرنای برومند شاعر که در بیست‌سالگی، به سال ۵۷۱، در گذشته است - از جهان رفته است. نیز او را سه پسر بوده است: رشیدالدین، مؤیدالدین و عبدالمجید. مرگ رشیدالدین در جوانی - آنچنان که نوشته آمد - خاقانی را آنچنان به سوگ نشانیده است که بارها، مویان و «وارشیداه» گویان، سخن را در دریغ وی گریانیده است. از سه دختر او یکی، سه روز پس از زادن، اندک زمانی گذشته از مرگ رشیدالدین، از جهان رفته است. دو دختر دیگر به شوی رفته بوده‌اند. دامادان خاقانی یکی شهاب‌الدین نام داشته است و دیگری مشیدالدین. خاقانی را پسر عمی نیز بوده است و حیدالدین نام. او، همچون پدرش کافی‌الدین عمر عثمان، مردی فرزانه و دانشور بوده است و خاقانی را چندی درس می گفته است. خاقانی در عراق به سر

می برده است که خبر مرگ وحیدالدین را می شنود و او را، به درد و دریغ بسیار، سوگ می سراید.

خاقانی به سه سفر دیریاز دست یازیده است. نخستین سفر در میانه سالهای ۵۴۹ و ۵۵۰ رخ داده است. سخنور در آرزوی رفتن به خراسان که هرگز برآورده نمی شود، از شروان بدر آمده است و در ری بیمار گردیده است؛ آنچنان که او را بر چوب پاره ای افکنده اند و باز آورده اند. سفر دوم او به سال ۵۵۱ به آهنگ دیدار از کعبه انجام گرفته است. رهاورد این سفر *تحفة العراقین* است؛ سفرنامه ای در پیوسته در وزن مفعول مفاعله فعلون که سخنور گزارش سفر خویش را در آن سروده است. سومین سفر خاقانی نیک پر ماجرا و هنگامه ساز بوده است. به انگیزه این سفر، جلال الدین اخستان منوچهر شروانشاه بر سخنور سترگ خشم می گیرد و او را در بند می افکند. خاقانی ماهی چند رنج بند و زندان را برمی تابد و سرانجام به پایمردی عصمة الدین، خواهر منوچهر و عمه اخستان از بند می رهد و دستوری سفر از شروانشاه می ستاند.

خاقانی خاقان اکبر فخرالدین منوچهر شروانشاه و پور وی، خاقان کبیر جلال الدین اخستان و عصمة الدین خواهر منوچهر و صفوة الدین بانوی اخستان را ستوده است و تنی چند دیگر از پادشاهان و بزرگان روزگار را ستایش سروده است؛ کسانی چون: علاء الدین اتسز محمد خوارزمشاه؛ غیاث الدین محمد محمود، از پسینیان ملک شاه سلجوقی؛ اتابک مظفرالدین قزل ارسلان؛ آندرو نیکوس گمنوس، بزرگزاده ای از بیزانس که از دوستان شروانشاه اخستان بود و به امپراتوری رسید و جان بر سر آن در نهاد، خاقانی چامه پر آوازه ترسایی را که از بند چامه (= حبسیه) های اوست، به نام وی سروده است؛ نصره الدین ابوالمظفر لیاواشیر از فرمانروایان طبرستان که چامه بلند و بی مانند «برافکند» در ستایش او سروده آمده است.

خاقانی را، گذشته از *دیوان* و *تحفة العراقین*، دو یادگار دیگر است: نخست: *ختم الغرائب* که در پیوسته ای است بازخوانده به وی، در وزن مفعول مفاعله فعلون که متنی نافرجام از آن بر جای مانده است. بیهیای آغازین این در پیوسته چنین است:

بر کره خاکِ تنگ میدان، کم باش، چو گوی، اسیر چوگان.
 کاین چوگانُوش سپهرِ بیباک، بس گوی کند ز کره خاک.
 بر کره، سوار گوی بازده؛ او گوی همی ز کره سازد؛
 وین طرفه که گوی دارد ایام؛ چوگان متحرک است مادام!
 بر گوی همی زند؛ ولیکن، چوگانست روان و گوی ساکن.
 گر گوی ستاده دیده دیده ست، چوگان رونده کس شنیده ست.
 چوگان چو به جای گوی باشد، در عقل تو گفتگوی باشد.
 زشت است، به نزد اهل دیده، خر سالک و عیسی آرمیده.
 آری! همه حکم ذوالجلال است: با دیو، فرشته در جوال است ...^۱

دوم: نامه‌ها: خاقانی نامه‌هایی را به بزرگان روزگار خویش نوشته است. این نامه‌ها که از شیواترین و هنری‌ترین نمونه‌ها در نثر فنی پارسی است، از دید کند و کاو در زندگانی سخنور و روزگار وی نیز، بسیار سودمند است و به کار پژوهندگان می‌تواند آمد.

چنان می‌نماید که سخنور سترگ، به سال ۵۹۵، در تبریز در گذشته باشد. اگر در مرگسال او چون و چند است، در مرگجای وی گمانی نیست. او را در گورگاهی در کوی سرخاب تبریز به خاک سپرده بوده‌اند که «مقبرة الشعرا» نام داشته است.

کتاب *سراچه آوا و رنگ* که فرایش خواننده گرامی است دوازده چامه، یک ترکیب‌بند، شانزده غزل، نه قطعه و هفت چارانه (= رباعی) را دربر دارد. در گزینش این سروده‌ها، کوشیده شده است که از زمینه‌های گونه‌گون در سخن خاقانی نمونه‌هایی به دست داده آید. نیز از آن روی که این کتاب سرشتی آموختاری دارد و برای دانشجویان نوشته شده است، تنها از سروده‌های دشوار و پیچیده خاقانی، نمونه‌هایی گزیده و گزارده نیامده است. نیز از همین روی، از یاد کرد و باز نمود آنچه دانشجو، با اندکی درنگ و تلاش و نگرستن به فرهنگ واژگان، خود

۱. خاقانی، ختم الغرائب، با تصحیح و مقدمه ضیاءالدین سجادی، فرهنگ ایران‌زمین، جلد سیزدهم، ۱۳۴۴، ص ۱۵۷.

می‌توانسته است فرادست آورد، پرهیز شده است. در گزارش بیتها، زمینه‌ها و دانشهایی گونه‌گون چون واژه‌شناسی، ریشه‌شناسی، زبان‌شناسی سنجشی، باورشناسی، نمادشناسی، سبک‌شناسی و زیباشناسی که در گزارش متنهای گرانسنگ هنری و ادبی از آنها گزیری نیست، به کار گرفته شده است؛ تا دانشجوی ادب‌آموز آشنایی با آنها را بیاغازد و بر آن سرافند که دست به آموختن این دانشها بیازد. نیز گذشته از چونی سروده‌ها، در گزینش آنها، چندیشان هم در نظر بوده است؛ زیرا شایسته نمی‌دانسته‌ام که سروده‌ها را، با ستردن پاره‌ای از بیتها، کوتاه کنم و بدین سان، همگونی و یکپارچگی سروده را از میان ببرم و ساختار درونی و معنایی اثر را درهم بریزم و به زیان آورم. این پروا و تنگنا سبب شده است که پاره‌ای سروده‌ها که شاید می‌سزیده‌اند در این کتاب گزیده و گزارده آیند، برکنار مانند و سروده‌هایی که به رسایی و روشنی نمونه‌هایی ساختاری و «گونه‌ای» از شعر خاقانی شمرده نمی‌توانند شد، در آن راه جویند.

به هر روی، از درگاه دادار دادگستر به آرزو در می‌خواهم که سراجۀ آوا و رنگ روزنی بتواند گشود، هر چند تنگ و خرد، به جهانی فراخ و فسونکار و فسانه‌گون که جهان سروده‌ها و اندیشه‌های خاقانی است، در برابر دیدگان دانشجویان و راهی روشن و هموار، در خاقانی‌شناسی، رویارویشان.

میر جلال‌الدین کزازی

تیرماه ۱۳۷۶، بارسلون اسپانیا